

## پیشگفتار

ضرورت‌های منطقه‌ای که اشاره به اولویت منافع ملی و منطقه‌ای بر مصالح ژئوپولیتیک قدرت‌های فرامنطقه‌ای دارد. این دو نیرو، پیش از بررسی روند منطقه‌ای در راستای چنین اتحادی در گذشته و احتمالات آینده آن، در این نوشته مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

## شرایط تازه جهانی

به نظر می‌رسد پیروزی بیسابقه واکنش باخترزمین، به رهبری ایالات متحده آمریکا، در برابر بحران ۹۱-۱۹۹۰ کویت که با فروپاشی پیمان ورشو و نظام جهانی دوقطبی همزمان بود، برخی سیاستمداران آمریکایی را تشویق کرده باشد تا «نظام نوین جهانی» خود را که عبارت است از ساختاری تک‌قطبی با قرار داشتن ایالات متحده آمریکا در رأس هرم سلسله‌مراتبی قدرت به‌عنوان تصمیم‌گیرنده نهایی در جهان اعلام نمایند. برخی از این کسان آشکارا و بدون پرده‌پوشی، چیرگی نظامی ایالات متحده بر گیتی را، بعنوان تنها راه تضمین ثبات جهانی تجویز کرده‌اند. چارلز کراثامر - Charles Krauthammer، برای مثال، در اوایل دهه ۱۹۹۰ مدعی شد که بزرگترین امید نسبت به صلح و امنیت جهانی «در نیرو و اراده آمریکایی نهفته است - نیرو و اراده در راستای راهبری جهانی تک‌قطبی از راه تعیین صریح مقررات نظام جهانی و آماده بودن برای اجرای این مقررات.»<sup>۱</sup> در تلاش برای واقعیت بخشیدن به این نظام تک‌قطبی، این دسته از سیاستمداران آمریکایی اندیشه خود را بر ایده‌های قرون وسطایی دسته‌بندی کردن انسان‌ها براساس تفاوت‌های دینی و نژادی تمرکز داده و سرعت تکنولوژی اطلاع‌رسانی در جهان تقسیم شده که ما را به سوی یک «جامعه بشری» هماهنگ می‌کشد، بطور کلی نادیده می‌گیرند. معانی تازه‌ای از سوی محافل دست‌راستی افراطی، برای واژه‌هایی چون «تمدن» در نظر گرفته می‌شود تا خواسته‌های سروری خواهانه کهنه چهره‌ای تازه

هر بررسی پیرامون مسئله امنیت در هر منطقه، پیش از هر چیز، نیازمند مشخص شدن منابع ناامنی در آن منطقه است. در پی فروپاشی پیمان ورشو و نظام جهانی دو قطبی در دهه ۱۹۹۰، مفهوم امنیت در خلیج فارس، به گونه‌ای غیرقابل تصور دگرگون شده است؛ در رابطه با این مفهوم، گمان تهدید اتحاد شوروی پیشین، جای خود را به نگرانی پیرامون کشمکش‌های فزاینده سرزمینی در درون منطقه داده است. این دگرگونی به نوبه خود حضور نظامی ادامه‌یابنده بیگانه را در منطقه توجیه می‌کند، که آن نیز خود یکی از منابع ناامنی در خلیج فارس است. در برابر این زمینه‌های ساخته شده است که ناظران آگاه به راه‌حل اجتناب‌ناپذیر منطقه‌ای می‌اندیشند و آن راه‌حل نمی‌تواند جز این باشد که اتحاد منطقه‌ای همه‌گیری با شرکت همه کشورهای کرانه‌ای و بدون مشارکت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خلیج فارس به وجود آید. این طرح، بدون تردید، راه‌حل نهایی است برای مسئله نگرانی در مورد امنیت منطقه که، به نوبه خود، پیش شرطی است ضروری که توسعه سیاسی حقیقی و فزونی گرفتن ثروتمندی اقتصادی منطقه می‌تواند بر پایه آن واقعیت یابد. فراتر، بروز دگرگونی بنیادی در جهت‌گیری نظام جهانی در دهه ۱۹۹۰ و تبدیل شدن آن از یک ساختار دو قطبی ایدئولوژیک به ساختار چندقطبی ژئواکونومیک فرا آینده، ضرورت بی‌سابقه‌ای برای شکل دادن به اتحادیه‌های منطقه‌ای یا گروه‌بندی‌های اقتصادی فراروی همگان می‌گذارد. طبیعتاً منطقه‌ای به‌اهمیت منطقه خلیج فارس، با امکانات اقتصادی و ژئوپولیتیک شگرفی که دارد، نمی‌تواند نسبت به چالش‌های حیاتی موازنه‌های ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک قرن بیست و یکم ناآگاه یا بی‌تفاوت بماند. دست کم، دو نیروی اصلی در کار است که ایجاد اتحادی میان کشورهای هم‌کرانه در خلیج فارس را تشویق می‌کند: شرایط تازه جهانی که گروه‌بندی‌های منطقه‌ای را تکلیف می‌کند، و

# امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس؛

روند تلاش‌های گذشته و  
چشم‌اندازهای آینده

از: دکتر پیروز مجتهدزاده  
دانشگاه لندن

ترجمه: سیمین مجتهدزاده

یابد. طبقه جدیدی از اندیشمندان آمریکایی، مانند نیوتن گنگریج، سخت در تلاش هستند که ایده «تجدید حیات تمدن آمریکایی» را واقعیت بخشند. این ایده ناسیونالیستی افراطی که در ستیز با عناصری نژادی و دینی است که «غیر آمریکایی» خوانده می‌شوند، بر تعریفی از واژه «تمدن» تکیه دارد که از سوی طبقه‌ای از اندیشمندان دانشگاهی آمریکایی، همانند ساموئل هانتینگتون<sup>۲</sup> ارائه شده است. دایره مفهوم آنان از این واژه از محدوده تفاوت‌های دینی و نژادی فراتر نمی‌رود. هنرها، ادبیات، علوم، تکنولوژی و دیگر پدیده‌های فرهنگی محیط انسانی در این تعریف ویژه از «تمدن» جایی ندارد، چرا که اگر این پدیده‌ها نیز مطرح می‌شد، واژه یادشده دیگر نمی‌توانست بعنوان شاخص تقسیم و دسته‌بندی کردن فرزندان آدم مورد استفاده قرار گیرد.

دیگر اندیشمندان آمریکایی با ایده کلی سروری ایالات متحده بر جهان مخالفند. راسل کرک Russell Kirk، اندیشمند برجسته آمریکایی، هر تلاشی برای ایجاد یک «نظام نوین جهانی» را محکوم می‌کند. پرفسور کرک در کتاب «سیاست خردمندانه» می‌گوید: «سروری خواهی‌های جهانی شوروی نباید جای خود را به سروری خواهی‌های آمریکایی دهد.» وی اضافه می‌کند: «آینده ما در جهان قرن بیست و یکم روشن است - مشروط بر این که ما آمریکاییان گرد جهان خواهی نگردیم و از پُردانی‌ها و پُرتوانی‌های خود داد سخن ندهیم.» کرک پیش‌بینی می‌کند هر ایده آمریکایی در خصوص «نظام نوین جهانی» سبب خواهد شد که ایالات متحده، بیش از اتحاد جماهیر شوروی، مورد نفرت جهانیان قرار گیرد - نفرتی که از جانب مردمان عرب (مسلمان) آغاز خواهد شد. آفراتر، یک اندیشمند محافظه کار آمریکایی از دانشگاه میشیگان، دکتر آنتونی سالیوان Dr. Anthony Sullivan ایده «نظام نوین جهانی» را با امپریالیسم قرن هیجدهم بریتانیا در هندوستان

همچنین، پایان جنگ سرد همزمان بود با بالا گرفتن رقابت‌های اقتصادی میان آمریکای شمالی، اروپای باختری و آسیای جنوب خاوری. پیروزی‌های اقتصادی اتحادیه اروپا دیگر قدرت‌ها را تشویق کرد تا گروه‌های اقتصادی ویژه خود را به وجود آورند. ایالات متحده با کانادا و مکزیک همداستان شده و «منطقه بازرگانی آزاد آمریکای شمالی» (نفتا) را به وجود آورده‌اند، در حالی که هفت کشور آسیای جنوب شرقی «اتحادیه ملت‌های آسیای جنوب خاوری» (آسه‌آن) را ایجاد کرده‌اند، همراه با ژاپن بعنوان رقیب هراس آفرین امروز و شریک اول احتمالی آینده آن. شمار اعضای این تشکیلات در سال ۱۹۹۷ به نه کشور رسید. گرچه جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (سیس) که ترکیبی است از ملت‌های اسلامی و اسلاو، ممکن است به همین گونه پیروزی حاصل نکند، با این حال، این تشکیلات هم گروه‌بندی منطقه‌ای تازه‌ای شمرده می‌شود.

در حالی که ایران در کنار شماری از کشورهای آسیای مرکزی و باختری به «سازمان همکاری اقتصادی» (اگو) پیوسته است، و در حالی که پاکستان می‌کوشد «منطقه بازرگانی آزاد» (سافتا) تازه‌ای را در آسیای جنوبی ایجاد کند و با شرکت کشورهای عضو «اتحادیه آسیای جنوبی برای همکاری» (سآآرک) را به وجود آورد، هشت کشور آفریقای باختری پیروزمندانه «اتحادیه آفریقای باختری» (اواو) را، بر اساس الگوی اتحادیه اروپا، پدید آورده‌اند.

نظام دگرگون شونده جهانی عمیقاً بر ساختار سیاسی گیتی اثر گذارده و به رغم تلاش‌های واشینگتن در راستای ایجاد مفهوم «نظام نوین جهانی»، دنیای سیاست به سرعت به سوی نظام ژئوپولیتیک بی‌سابقه‌ای پیش می‌رود که بر رقابت‌های اقتصادی در نظامی چندقطبی تکیه دارد و چه بسا که بتواند به گونه‌ای جنگ سرد اقتصادی میان غول‌های گروه‌بندی شده منطقه‌ای منجر گردد.

○ پس از فروپاشی نظام جهانی دو قطبی در دهه ۱۹۹۰، مفهوم امنیت در خلیج فارس به گونه‌ای باورنکردنی دگرگون شده است؛ گمان تهدید اتحاد جماهیر شوروی پیشین، جای خود را به نگرانی درباره کشمکش‌های فزاینده سرزمینی در درون منطقه داده است.

## ضرورت‌های منطقه‌ای

خلیج فارس کرانه ندارد، درگیری‌اش در ژئوپولیتیک شبه جزیره ژرفتر از آن است که در يك اتحادیه امنیتی گسترده منطقه‌ای به آسانی نادیده انگاشته شود.

این منطقه متمایز از دیگر مناطق، برای چند دهه به اشتباه زیر منطقه‌ای از باصطلاح خاورمیانه شمرده می‌شد. اصطلاح «خاورمیانه» یا «خاور نزدیک» یا «خاور میانه و نزدیک» به گونه‌های مختلف، با توجه به سرزمین‌های مورد شمول، مورد استفاده بوده است. این اصطلاح سرزمین‌هایی را از شمال آفریقا گرفته تا شبه قاره هند و از قفقاز به گرفته تا دریای سرخ و ماورای آن دربرمی‌گرفته است. گستره‌ای چنین پهناور، بدون همگنی‌های محیطی، نمی‌تواند يك «منطقه ژئوپولیتیک» یکدست فرض شود. پهنه‌ای که خاورمیانه خوانده می‌شود، به‌درستی، مجموعه‌ای است از چند محیط جدا از هم، مانند «خلیج فارس»، «شامات»، «مغرب» و غیره که هر يك، به علت همگنی پدیده‌های محیطی خود، منطقه‌ای است متمایز از دیگر مناطق.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا ضرورت دارد چنین گستره‌ای پهناور و سرشار از گوناگونی‌های بزرگ محیطی، منطقه‌ای یگانه فرض شود؟ مسلماً پاسخ این پرسش نمی‌تواند مثبت باشد.

اصطلاح «خاورمیانه» بعنوان وسیله‌ای سودمند در برخورد با محیطی سیاسی که اساساً از روابط عربان و اسرائیل شکل می‌گیرد، مورد استفاده قرار گرفته است، و چنین کاربردی بی‌زیان است. در میان منطقه‌های قابل تشخیص در محدوده باصطلاح خاورمیانه، خلیج فارس الگوی یگانه‌ای از يك «منطقه ژئوپولیتیک» ارائه می‌کند. درحالی که نیمه جنوبی خلیج فارس می‌تواند برای تسهیل بحث، بعنوان زیرمجموعه‌ای از مجموعه گسترده «دنیای عرب» در نظر گرفته شود، منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس نشان‌دهنده همگنی محیطی ویژه خود است.

با آغاز مهاجرت قبایل عرب به کرانه‌های

بی‌گمان بقای دیگر ملت‌ها در این نظام ژئوپولیتیک دگرگون شونده بستگی به درک آنها از این شرایط و توانایی آنها در ایجاد گروه‌های اقتصادی در بخش ویژه خود از جهان دارد. ایجاد گروه‌های اقتصادی منطقه‌ای، بیش از هر چیز، موکول به مشخص کردن محدوده‌ای متکی بر مفهوم جغرافیایی «منطقه» است. ملت‌ها در چنین محدوده‌هایی معمولاً در برخی از جنبه‌های فرهنگی، تاریخی و زندگی اقتصادی منطقه‌ای شریک هستند. سخن کوتاه، «منطقه» يك محدوده جغرافیایی است برخوردار از همگنی‌های محیطی، یعنی عواملی که پدیدآورنده «منطقه ژئوپولیتیک» است.

### منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس

در میان مناطق قابل تشخیص در محدوده باصطلاح خاورمیانه، خلیج فارس نشان‌دهنده الگوی یگانه‌ای است از يك منطقه ژئوپولیتیک. این منطقه دربرگیرنده ملت‌هایی است که از نظر فرهنگی تفاوت‌هایی دارند، ولی از جنبه‌های سیاسی و اقتصادی از شباهت‌هایی برخوردارند. این منطقه شامل ایران، عراق، عربستان، عمان، کویت، امارات متحده عربی، قطر و بحرین است. غیر از این کشورها که در خلیج فارس همکرانه‌اند، پاکستان که از نظر جغرافیایی، در نزدیکی تنگه هرمز و دهانه خلیج فارس واقع شده است، منافع گسترده‌ای در مبادلات کارگری و بازرگانی در منطقه دارد. پاکستان برای سال‌های متمادی تلاش کرده است، از راه نزدیکی با ایران، راه را برای همکاری‌های خود در خلیج فارس هموار سازد. با این حال، توجه به این حقیقت که افزودن کشورهای فرامنطقه‌ای به ترتیبات منطقه‌ای پیچیدگی‌های بیشتری به‌بار خواهد آورد، پاکستان می‌تواند در ترتیبات منطقه‌ای برای خلیج فارس نادیده گرفته شود. ولی یمن بعنوان تنها کشور شبه جزیره عربستان که در

○ خلیج فارس نشان دهنده الگویی یگانه از يك منطقه ژئوپولیتیک است. در این منطقه ملت‌هایی گرد آمده‌اند که از نظر فرهنگی تفاوت‌ها و از جنبه سیاسی و اقتصادی همانندی‌هایی دارند.

جنوبی خلیج فارس در دو قرن پیش از پیدایش اسلام، اختلاط گسترده عربی- ایرانی جمعیت در بخش‌های کرانه‌ای این دریا آغاز گردید. همراه با پیروزی دین اسلام بر دین‌های گوناگون در منطقه، فرآیند پیدایش جامعه‌ای ویژه خلیج فارس، در شمال و جنوب، آغاز گردید. گرچه عربان و ایرانیان از ریشه‌های قومی جداگانه هستند و گرچه ایرانیان توانستند در مدت دو تا سه قرن پس از پیروزی اسلام زبان ملی و هویت جداگانه و استقلال خود را زندگی دوباره دهند، این دو گروه انسانی درهم آمیزی‌های فرهنگی را در گاهواره اسلام ادامه دادند و از این دید ویژه، در منطقه خلیج فارس، حالتی جدایی‌ناپذیر یافته‌اند.

افزایش دادوستد بازرگانی میان دو کرانه شرايطی به وجود آورد که آمیختگی‌های زبانی و فرهنگی سبب قوام گرفتن جامعه خلیج فارس شد. استمرار مهاجرت از ایران و شبه جزیره عربستان به این منطقه و درهم آمیزی انسانها سبب شده است که امروز تعیین این که چه کسی در خلیج فارس تبار راستین ایرانی دارد و چه کسی ریشه عربی، دشوار می‌نماید.

از سوی دیگر، موقعیت جغرافیایی، خلیج فارس را به قلب دنیای کهن کشاند، زیرا راه‌های بزرگ دنیای کهن می‌بایست از این منطقه بگذرد. این عامل، از دوران‌های به یاد نیامدنی، اهمیت ویژه‌ای به خلیج فارس داده است. عامل دیگری که سبب قوام گرفتن بیشتر شخصیت این محدوده بعنوان يك «منطقه ژئوپولیتیک» گردیده، اهمیت استراتژیک آن برای قدرت‌های استعماری رقابت‌کننده فرامنطقه‌ای، از پایان قرن پانزدهم بوده است. هر يك از قدرت‌های پرتگالی، هلندی، فرانسوی، بریتانیایی و روسی چیرگی خود بر این منطقه را شرطی بایسته برای پیشرفت سیاست‌های استعماری خود در خاورزمین می‌دانست. با شکست فرانسه در جنگ‌های ناپلئونی، بریتانیاییان، روسان، عثمانیان، ایرانیان و وهابیان رقیبان اصلی یکدیگر در منطقه شدند. محیطی سیاسی که هر يك از این قدرت‌ها آفریدند، بویژه محیطی که بریتانیا آفرید و در

بخش بزرگی از سده‌های نوزدهم و بیستم دوام یافت، همراه با زندگی اقتصادی که بر پایه صید و بازرگانی مروراید شکوفا شد و این عامل در نیمه نخست سده بیستم جای خود را به تولید و بازرگانی نفت داد، به گونه پدیده‌های محیط متمایزی درآمدند که با اطمینان می‌تواند «منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس» خوانده شود.<sup>۵</sup>

این منطقه متمایز با پدیده‌های مشترک محیطی بهترین فرصت را فراروی ملت‌های کرانه‌ای این دریا می‌گذارد تا در راستای ایجاد يك گروه اقتصادی منطقه‌ای همکاری کنند؛ يك گروه منطقه‌ای که ایجادش برای بقای کشورهای منطقه در جهان ژئوپولیتیک چند قطبی اقتصادی مورد نیاز است. همگنی تلاش‌های اقتصادی و مسائل استراتژیک مربوط، در کنار اهمیت جهانی منطقه، بویژه از جهت ظرفیت شگرف تولید و صدور نفت و گاز، همراه با پیوندهای گسترده بازرگانی منطقه با همه گروه‌های اقتصادی جهان، فرصتی استثنایی فراهم می‌آورد که ملت‌های خلیج فارس نمی‌توانند و نباید آن را از دست دهند.

در حالی که درگیر شدن قدرت‌های فرامنطقه‌ای در مسائل این منطقه، به گونه غیرضروری زندگی سیاسی این منطقه را پیچیده‌تر خواهد کرد، شرکت دادن يك ملت منطقه‌ای مانند عراق، لزوماً آن کشور را نسبت به حفظ امنیت و صلح و وضع موجود در منطقه مسئول می‌سازد. این پرسش قابل طرح است که اگر عراق در ترتیبات جمعی منطقه‌ای برای امنیت و همکاری عضو بود، آیا همان رفتار خالی از مسئولیت را می‌داشت که نسبت به دو همسایه خود، ایران و کویت، داشته است؟

## اتحاد منطقه‌ای در خلیج فارس -

### روندهای گذشته

ایده بریایی يك اتحاد منطقه‌ای در خلیج فارس ایده تازه‌ای نیست. در حقیقت ایران

○ در پی خروج نیروهای بریتانیا از منطقه خلیج فارس در ۱۹۷۱، ایران مفهوم ترتیبات جمعی منطقه‌ای برای دستیابی به امنیت و همکاری را مطرح کرد: ترتیباتی دربرگیرنده همه کشورهای کرانه‌ای، بدون مشارکت کشورهای فرامنطقه‌ای.

○ ایران بزرگترین کشور خلیج فارس است و بنابراین بیش از همه در قبال آرامش و امنیت این منطقه احساس مسئولیت می کند.

در پی خروج بریتانیا از منطقه در سال ۱۹۷۱، مفهوم ترتیبات جمعی منطقه‌ای برای امنیت و همکاری را مطرح ساخت. الگوی اصلی ایران این بود که چنین ترتیباتی دربرگیرنده همه کشورهای کرانه‌ای باشد، بدون شرکت کشورهای فرامنطقه‌ای.<sup>۶</sup> در واکنش به این پیشنهاد، عربستان سخن از ایجاد ترتیباتی عربی، با شرکت آن کشور و پادشاهی‌های کوچک خلیج فارس به میان آورد که می‌توانست، بعنوان يك بلوك هم‌طراز با ایران و عراق، با آن دو همکاری نماید. عراق، به نوبه خود، در پاسخ به طرح ایران پیشنهاد ایجاد يك جبهه یکسره عربی شامل همه کشورهای عربی خلیج فارس را در مقابل ایران مطرح ساخت. واکنش ایران نسبت به این پیشنهادها شدید بود. تهران هشدار داد که هرگونه ترتیباتی در خلیج فارس که يك یا چند کشور کرانه‌ای را کنار گذارد، نه تنها کامل نیست، که به صورت تهدیدی نسبت به منافع کشور یا کشورهای کنار گذارده شده و منبع بزرگ ناامنی در منطقه در خواهد آمد و از سوی ایران تحمل نخواهد شد.<sup>۷</sup>

با بروز جنگ میان ایران و عراق در سپتامبر ۱۹۸۰، گویی زمان فرصت ضروری را در اختیار عربستان گذارد تا خواسته خود را جامعه عمل پوشاند. در دیدار وزیران خارجه عربستان، عمان، کویت، قطر، بحرین و امارات متحده عربی در ریاض در فوریه ۱۹۸۱ توافق شد که شورایی برای همکاری این شش کشور عربی خلیج فارس (به نام شورای همکاری خلیج فارس) برپا شود، شورایی که چارچوبی برای همکاری و هماهنگی همه سیاست‌های کشورهای عضو به وجود آورد و ناظر به حفظ امنیت و ثبات در منطقه خلیج فارس باشد.<sup>۸</sup>

تشکیل شورای همکاری خلیج فارس نه تنها بازگویی نیاز حقیقی منطقه به ترتیبات جمعی و همه‌گیر برای دفاع از امنیت و همکاری‌هایی که منطقه را در برابر دخالت‌های خارجی مصون دارد، نبوده است، بلکه رفتار غیرمسئولانه یک کشور عربی، یعنی عراق، نسبت به همسایگانش

قدرت‌های خارجی را به منطقه بازگردانده است. واقعیت این است که نقش ایران در خلیج فارس در پی خروج بریتانیا از منطقه در سال ۱۹۷۱ مورد تأیید ایالات متحده قرار داشت و در همان حال، دور نگاهداشتن قدرت‌های بیگانه از منطقه از اهداف اصلی ایران بود. این تضاد آشکار - که از دید ژئوپولیتیک در آن زمان کاملاً منطقی بود - نقشی مرکزی در سیاست‌های خلیج فارس ایران داشت.<sup>۹</sup> با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، سیاست دور نگاه داشتن قدرت‌های بیگانه از خلیج فارس ادامه پیدا کرد. البته این سیاست به آن دلایلی نبود که در باختر زمین وانمود می‌شد: این که تهران خواهان «چیرگی بر خلیج فارس» است، یا کسب «رهبری منطقه‌ای» هدف واقعی ایران است.<sup>۱۰</sup> یا این که تهران می‌خواهد «خلیج فارس را بعنوان يك دریاچه ایرانی» در اختیار داشته باشد، یا «می‌خواهد از رخنه و نفوذ عراق در منطقه جلوگیری کند».<sup>۱۱</sup> سیاست ایران در دور نگاه داشتن قدرت‌های بیگانه از خلیج فارس چه در آن هنگام و چه امروز ناشی از موقعیت ایران بعنوان بزرگترین کشور منطقه که بیشترین دلبستگی و وابستگی اقتصادی را به امنیت منطقه دارد، و نیز به معنی داشتن بیشترین احساس مسئولیت نسبت به امنیت و ثبات منطقه بوده و هست. گرچه تضاد اجتناب‌ناپذیر دهه ۱۹۷۰- سیاست پاسداری ایران از خلیج فارس به اتکای رضایت‌های فرامنطقه‌ای - شکسته شده، جمهوری اسلامی ایران دست به کاری نزده است که قدرت‌های فرامنطقه‌ای را به بازگشت به منطقه و استقرار سلطه بر آن تشویق کرده باشد.

درست است نامه‌ای که کویت در تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۸۷ به شورای امنیت سازمان ملل متحد نوشت و به بهانه باصطلاح «تهدید ایران» در زمان جنگ درخواست پشتیبانی کرد، می‌رفت تا بازگشت نیروهای غربی به خلیج فارس زیر پوشش سازمان ملل متحد را سبب شود، ولی واقعیت تردیدناپذیر این است که تجاوز عراق به خاک ایران و گسترش ناامنی ناشی از آن در منطقه سبب جهت‌گیری ویژه‌ای از سوی ایالات متحده

○ پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، سیاست دورنگهداشتن قدرتهای بیگانه از خلیج فارس ادامه یافته و دولت ایران دست به کاری نزده است که زمینه ساز بازگشت قدرتهای فرمانطقه‌ای به خلیج فارس باشد.

در قبال جنگ گردید که از مدّت‌ها پیش آرزوی واشینگتن بود. برای ایالات متّحده، اسکورت کردن کشتی‌های کویتی در خلیج فارس، بهانه و فرصتی مناسب بود تا بتواند موقعیت خود را در منطقه ترمیم کند.<sup>۱۲</sup> اما فرصت واقعی برای ایالات متّحده برای تثبیت حضور نظامی دائمی خود در خلیج فارس هنگامی فراهم شد که عراق در اوت ۱۹۹۰ به کویت حمله برد و آن کشور را اشغال کرد. در نخستین روزها پس از حمله عراق به کویت، به نظر می‌آمد که ایران سود برنده اصلی از آن بحران خواهد بود. در تلاشی که آشکارا برای خریدن علنی یا پنهانی ایران تدارک دیده شده بود، عراق در تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۹۰ به ایران پیشنهاد کرد که همه خواسته‌هایش را در چارچوب یک قرار صلح متکی بر قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متّحد خواهد پذیرفت؛ یعنی تثبیت مرز آبی دو کشور براساس قرارداد ۱۹۷۵، فراخواندن همه نیروهای رزمی عراقی به آن سوی مرزهای پیش از سپتامبر ۱۹۸۰، و بازگرداندن بی‌قید و شرط همه زندانیان جنگی، به ایران پیشنهاد شده بود. اما از دید ایران، این دستاوردهای کوتاه مدّت و اندک، در قیاس با دگرگونی نامیمونی که ادامه اشغال کویت از سوی عراق می‌توانست در منطقه ایجاد کند، همراه با عوارض جانبی آن، همانند استقرار دائمی نیروهای نظامی ایالات متّحده در خلیج فارس به منظور دیکته کردن سیاست‌های آمریکایی بر منطقه، ارزشی نداشت؛ گرچه این مورد اخیر واقعیت پیدا کرد.

در چنین شرایطی بود که نیروهای نظامی ایالات متّحده در منطقه خلیج فارس مستقر شدند و ایده یک نظام امنیتی برای خلیج فارس در واشینگتن پا گرفت. با پیش کشیدن ایده سیستم امنیتی شش به اضافه دو (شورای همکاری خلیج فارس + مصر و سوریه) برای خلیج فارس، واشینگتن امید داشت بر این حقیقت سربوش نهد که سیاست آمریکا در تحریک عراق به جنگ با ایران و تشویق آن کشور به گسترش بیش از حدّ نیروهای رزمیش که به اشغال کویت انجامید،

مهمترین منبع ناامنی در منطقه بوده است. همچنین ایالات متّحده این حقیقت را نادیده می‌گیرد که اعلام بی‌دری بشتیبانی بی‌چون و چرا از مشتری‌هایش در منطقه، زیاده‌خواهی‌های سرزمینی را در کشورهای کوچک منطقه تشویق می‌کند. ادعای امارات متّحده عربی نسبت به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی - که در نتیجه مصالحه و مذاکرات بریتانیا - شارجه - ایران در سال ۱۹۷۱ به ایران بازگشت داده شد - بهترین نمونه است؛ شاید آمریکاییان این حقیقت را نادیده گرفته‌اند که شعارهای بی‌معنی در زمینه جهاد در راه دموکراتیزه کردن جهان - که برای هموار کردن راه باصلاح نظام نوین جهانی خود در خاورمیانه و دیگر بخش‌ها تدارک دیده بودند - جنبش‌های آزادی‌خواهی را در منطقه و برضدّ حکومت‌های مشتری آنان، همانند جنبش‌های آزادی‌خواهی دهه ۱۹۹۰ در بحرین، تشویق نموده است. با این حال، از آنجا که جنبش‌های دموکراتیک شایسته خاورمیانه عربی دانسته نمی‌شد، ایالات متّحده از اقدامات اختناق آمیز برای نابودی این جنبش‌ها پشیمانی کرد. در شرایطی این گونه و به‌خاطر چنین دلایلی بود که ایالات متّحده سیستم امنیتی شش به اضافه دو را برای خلیج فارس پیشنهاد کرد بی‌آنکه منابع ناامنی را در منطقه مشخص سازد. با این حال، با دعوت از مصر و سوریه برای شرکت در این سیستم همراه با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس - سیستمی که ایران و عراق را کنار می‌گذارد - ایالات متّحده این دو کشور را به‌گونه ضمنی، عامل ناامنی در منطقه معرفی کرد. این گمان که ایران با عراق عامل هر گونه ناامنی در خلیج فارس باشند، واقعی نیست. عراق هنگامی قادر خواهد بود زیاده‌خواهی‌های سرزمینی کهنه شده خود را نسبت به همسایگانش بی‌گیری کند که به قدرت نظامی خود پیش از بحران کویت دست یابد، و این احتمال در آینده قابل پیش‌بینی وجود ندارد. این تصوّر که ایران عامل ناامنی در خلیج فارس باشد، به همان اندازه غیرقابل درک است که ایالات متّحده عامل ناامنی در خلیج مکزیک شمرده

شود، با این تفاوت که امنیت در خلیج مکزیک نمی‌تواند به اندازه نیمی از امنیت خلیج فارس برای زندگی اقتصادی ایران، برای ایالات متحده مهم باشد.

ایران بزرگترین کشور خلیج فارس است و بنابراین در قبال صلح و ثبات آن منطقه بیش از همه احساس مسئولیت می‌کند. منافع اقتصادی ایران در خلیج فارس چندگانه است و به‌همان دلیل وابستگی ایران به صلح و امنیت در منطقه حیاتی است. از تاریخ پس گرفتن ادعا نسبت به بحرین در سال ۱۹۷۰ و پس گرفتن جزایر سه‌گانه‌اش در نزدیکی تنگه هرمز در سال ۱۹۷۱، ایران هیچ مسئله سرزمینی را در منطقه پی‌گیری نکرده است. فراخوانی انقلابی ایران برای بازگشت به ارزش‌های اسلامی هرگز دربرگیرنده ادعای سرزمینی یا تهدید نظامی نسبت به هیچ کشوری نبوده است؛ بدخواهان ایران در باختر زمین نتوانسته‌اند هیچ مدرکی خلاف این واقعیت ارائه کنند. به این دلیل، ابتکار آمریکا در زمینه ایجاد سیستم امنیتی خلیج فارس با شرکت مصر و سوریه و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، بدون مشارکت ایران و عراق، پدیده‌ای نیست که زائیده نیاز استراتژیک منطقه باشد، بلکه طرحی است برای منزوی ساختن ایران در منطقه ژئوپولیتیک طبیعی‌اش.<sup>۱۳</sup> هر دو کشور مصر و سوریه قدرت‌های فرمانفرما منطقه‌ای هستند بدون داشتن منافع سیاسی و اقتصادی واقعی در خلیج فارس. نه مصر یک مصرف‌کننده عمده نفت و گاز خلیج فارس است نه سوریه. بزرگ‌ترین مسئله در این منطقه، امنیت صدور مداوم نفت و گاز است و نبودن چنین امنیتی به‌زحمت می‌تواند تهدیدی مستقیم متوجه مصر یا سوریه کند. فراتر، شماری چند از عوامل درون-عربی وجود دارد که مانع تحقق عملی سیستم امنیتی ۲+۶ برای خلیج فارس می‌گردد، ترتیباتی که از جهت مالی باید از سوی عربستان و حکومت‌های عربی کوچک منطقه پشتیبانی شود. در این زمینه موارد زیر شایان توجه است:

○ ایران از سال ۱۹۷۱ هیچ مسئله سرزمینی را در منطقه پی‌گیری نکرده است. فراخوان انقلابی ایران برای بازگشت به ارزش‌های اسلامی، هرگز دربرگیرنده ادعای سرزمینی یا تهدید نظامی نسبت به همسایگان نبوده است.

الف - دنیای عرب، از دوران جنگ جهانی دوم، درگیر رقابت‌های گسترده میان مصر، سوریه، عراق و عربستان بر سر رهبری همه عربان در راستای دست یافتن به اتحاد عربی و «پان عربیزم» بوده است. در همان حال، خود ایده «پان عربیزم»، بعنوان عاملی مهم، رقابت بر سر رهبری دنیای عرب را تحریک می‌کند، و این دور و تسلسل بزرگترین عامل ناامنی در دنیای عرب بوده است. عربستان یکی از بازیگران اصلی در صحنه این رقابت‌ها بوده است. عربستان شبه جزیره عرب را منطقه ژئوپولیتیک اصلی خود می‌داند و چیرگی نظامی با حضور نظامی قدرت‌های رقیب (مصر و سوریه) در این منطقه به زحمت می‌تواند مورد پسند عربستان باشد.

ب - عربستان امارات کوچک خلیج فارس را منطقه بلافاصله نفوذ خود می‌داند و رژیم‌های شبیه رژیم سعودی در این سرزمین‌ها، از دید ریاض، آسیب‌پذیرند و نیازمند پشتیبانی گسترده. عربستان سرنگونی این رژیم‌ها را خطر بزرگی برای بقای رژیم خود می‌داند. این دید ویژه، سعودیان را وادار به حمایت استوار از این امارات کرده است. فراتر، ایده «پان عربیزم»، این منطقه حساس برای عربستان را در برابر نفوذ دولت‌های عربی رقیب آسیب‌پذیرتر از نفوذ قدرت‌های غیر عرب می‌سازد. به این ترتیب، حضور نظامی قدرت‌های عربی چون مصر و سوریه بیش از حضور ایران می‌تواند به نفوذ عربستان در این منطقه صدمه بزند.

ج - با توجه به این حقیقت که دست کم نیمی از خلیج فارس به ایران تعلق دارد، و این که حساس‌ترین بخش‌های استراتژیک این منطقه در کنترل ایران است، در کنار این واقعیت که ایران از نظر جمعیت و منابع اقتصادی بزرگترین کشور منطقه است و این امکانات آن کشور را قدرت اصلی بالقوه در منطقه می‌سازد، و نیز این که صدور بی‌خطر نفت و ورود بیشتر کالاها از راه خلیج فارس برای ایران جنبه حیاتی دارد، کنار گذاردن ایران از یک سیستم امنیتی واقعی در منطقه مفهومی ژئوپولیتیک ندارد و یک منبع

همیشگی ناامنی در خلیج فارس به وجود خواهد آورد که عربستان و دیگر کشورهای عربی منطقه از عهده آن بر نخواهند آمد.

به این دلایل، ترتیبات اعلامیه (۲+۶) نمی تواند پوشش امنیتی مؤثری برای سراسر خلیج فارس باشد. گرچه این ترتیبات می تواند بعنوان تریبون عربی تازه ای برای انعکاس نگرانی های عربی نسبت به موضع اسرائیل در برابر پیمان منع گسترش سلاح های اتمی<sup>۱۴</sup> و مسائل مشابه مورد بهره برداری قرار گیرد، ولی نمی تواند در مقام یک سیستم امنیتی برای خلیج فارس نقش آفرین باشد.

### چاره های منطقه ای برای یک نگرانی منطقه ای

با توجه به عوامل جغرافیایی، اقتصادی و استراتژیک مشترک در مورد همه کشورهای خلیج فارس، اگر مسئله امنیت مایه نگرانی واقعی منطقه است، چاره مؤثر آن می تواند در ترتیباتی منطقه ای جست و جو شود که هیچ قدرت فرامنطقه ای در آن عضویت نداشته باشد یا سنگینی خود را بر آن تحمیل ننماید. با این حال، منافع طبیعی دنیای مصرف کننده نفت و گاز منطقه باید در این ترتیبات مورد توجه قرار گیرد و صدور مداوم و بی خطر نفت و گاز به گونه ای تضمین شود. گفتگوهای مربوط به آن نیز باید از راه مکانیزم بازارهای بین المللی انرژی هدایت گردد.

پیروزی در ایجاد اتحادیه ای منطقه ای با ویژگی های شرح داده شده، منوط به دو چیز است: دوری جستن از سراب کهنه حمایت های فرامنطقه ای؛ افزون بر اعتماد به نفس منطقه ای و وابستگی به خود از راه گسترش همکاری های منطقه ای. در حالی که مورد دوم فقط نیازمند تلاشی تازه برای نمایان ساختن حسن نیت کشورهای کرانه ای نسبت به هم می باشد، مورد نخست حاصل تصور نیاز به قدرت های

فرامنطقه ای (نیاز وابستگی به قدرت های استعماری کهن یا نیروهای امپریالیستی جدید) در قبال مسائلی واقعی همانند اختلافات سرزمینی با همسایگان است که برخی از آنها می تواند به اندازه بحران ۹۱-۱۹۹۰ کویت انفجار آمیز باشد. یافتن راه هایی برای چیره شدن بر این اختلافات شاید نیازمند آن باشد که تجربیات گذشته مورد توجه و بررسی قرار گیرد و این پرسش مطرح گردد که آیا مداخله قدرت های فرامنطقه ای واقعاً به حل رضایت آمیز این مسائل کمک کرده است یا، در عمل، قدرت های یادشده این مسائل را آفریده اند یا ایجاد آنها را تشویق کرده اند تا حضور نظامی و سیاسی مستمر خود را در منطقه توجیه نمایند. این دوباره اندیشی مستلزم طرح این سؤال است که آیا قدرت های فرامنطقه ای گامی در راه تشویق همکاری های منطقه ای برای حل اختلافات منطقه ای برداشته اند، یا این که خود کشورهای منطقه، هر گاه میسر بوده است، این اختلافات را میان خود حل کرده اند. چنین بازاندیشی نیازمند مطالعه سه دوره مشخص از تاریخ اخیر منطقه است: دوره ای که در خلال آن قدرت های خارجی امور منطقه را در دست داشته اند؛ دوره ای که کشورهای کرانه ای خلیج فارس امور خود را اداره کردند؛ دوران جنگ و بازگشت قدرت های خارجی به منطقه.

۱- دوران سروری بریتانیا: بریتانیایی ها در خلال دوران حضور استعماری خود در خلیج فارس، برخوردی آکنده از تناقض با مسائل حاکمیت و سرزمین گرایي داشتند که از شیوه تشخیص آنان نسبت به منافع خود در هر مورد و هر زمان ناشی می شد. حاصل این برخورد متناقض نمی توانست چیزی جز ایجاد شمار زیادی اختلافات سرزمینی و مرزی در منطقه باشد.

اختلافات سرزمینی میان قطر و بحرین (موضوع جزایر حواری، پایاب های دیبال و جراده، مسائل کف دریا و منابع زیر آن) و میان ایران و

○ ابتکار آمریکا در برپا کردن نظام امنیتی خلیج فارس با شرکت مصر، سوریه و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، پدیده ای زائیده نیازهای استراتژیک منطقه نیست، بلکه طرحی است برای منزوی کردن ایران در منطقه ژئوپولیتیک طبیعی اش.



امارات متّحدهٔ عربی (موضوع دو جزیرهٔ تنب و جزیرهٔ ابوموسی) شاید نمونه‌هایی گویا باشد که چگونه بریتانیا سرزمینی را از کشوری گرفته و به کشور دیگری بخشیده است بدون هیچ توجّهی به مدارک و شواهد قانع‌کننده‌ای که احتمالاً می‌توانسته دعاوی یک کشور را ثابت نماید. پژوهشگران بریتانیایی در دوران معاصر استدلال می‌کنند که در آن زمان منافع بریتانیا گاه با منافع یک طرف هماهنگی داشته و گاه با منافع طرف دیگر. آنان معتقدند برخورد بریتانیا با اختلافات سرزمینی در خلیج فارس، تا هنگامی که این مسائل برای بریتانیا در دسری نداشته،<sup>۱۵</sup> بر پایهٔ سیاست عدم مداخله در مسائل استوار بوده است. در عمل، بریتانیا در زمینهٔ اختلافات سرزمینی نخست با یک طرف همراهی کرده و سپس تغییر روش داده و با طرف مقابل هم‌آوایی نموده است. این سیاست ویژهٔ بریتانیا نسبت به اختلافات سرزمینی در خلیج فارس، در عمل وسیله‌ای برای توجیه ادامهٔ حضور استعماری در منطقه در اختیار آنان می‌گذارد و ستیزه‌های ناشی از این اختلافات کشورهای منطقه را متفرّق و سلطهٔ بریتانیا را بر آنها آسان می‌ساخت.

۲- دوران پس از استعمار: اختلافات سرزمینی و مرزی در خلیج فارس از همکاری‌های پایدار ایرانی-عربی در منطقه جلوگیری کرده است. اما هرگاه تحت شرایط اضطراری منافع کلّی هر دو طرف مطرح بوده، همکاری میان ایران و همسایگان عربی واقعیت پیدا کرده است. شرایط سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۸ بهترین نمونه در این خصوص است. این دورهٔ ده سالهٔ همکاری‌های ایرانی-عربی از درک شرایطی اضطراری مایه می‌گرفت که بیانیهٔ مورخ ژانویهٔ ۱۹۶۸ دولت بریتانیا مبنی بر خارج ساختن نیروهایش از خاور سوئز و واگذار کردن امنیت آن مناطق به قدرت‌های کرانه‌ای به‌وجود آورده بود؛ تصمیمی که با دکترین نیکسون (رئیس‌جمهور وقت ایالات متّحدهٔ آمریکا) در زمینهٔ عدم مداخله در مسائل منطقه‌ای و واگذار کردن مسئولیت دفاع از امنیت مناطق گوناگون جهان به دوستان منطقه‌ای،

همزمان شد. عامل دیگری که در این راستا مؤثر افتاد، دیدار سران ایران و عربستان در سال ۱۹۶۵ بود، که ضمن آن دوطرف در مورد همکاری‌های گستردهٔ کشورهای اسلامی توافق کردند. این توافق‌ها نه تنها بر سال‌ها کشمکش شیعه-سنّی در منطقه نقطه پایان گذارد، بلکه راه را برای تکوین کنفرانس اسلامی هموار نمود.<sup>۱۶</sup> ایران و همسایگان عربی به سرعت دریافتند که حلّ اختلافات جغرافیایی بعنوان پیش شرط ضروری برای تشویق همکاری در منطقه باید مورد توجّه جدی قرار گیرد. تحت تأثیر درک این اضطرار استراتژیک بود که شماری از اختلافات پیچیده در منطقه حلّ و فصل شد. دو مورد بسیار پیچیده از اختلافات مرزی که در این دوره حل شد عبارت بود از اختلافات مرزی دریایی میان ایران و عربستان در سال ۱۹۶۸ و اختلاف ایران و شارجه در مورد جزیرهٔ ابوموسی که در سال ۱۹۷۱ به تفاهم انجامید. به دنبال این موارد، شماری از مسائل مشابه مانند مسائل مرزی دریایی ایران و قطر در سال ۱۹۷۰، ایران و بحرین در سال ۱۹۷۲، ایران و عمان در سال ۱۹۷۵ و مسائل مرزی رودخانه‌ای میان ایران و عراق در همان سال حل شد. مرزهای ایران و کویت، در انتهای شمال خلیج فارس بر طبق توافق سال ۱۹۶۲ طرفین تعیین شد، ولی این توافق به علّت ادامهٔ اختلافات مرزی و سرزمینی میان عراق و کویت، رسمیت نیافته است. همچنین، ایران مرزهای دریایی خود را با دوبی در سال ۱۹۷۲ تعیین نمود، ولی بلاتکلیفی‌های ناشی از شرایط ترتیبات ۱۹۷۱ ایران و شارجه مانع از رسمیت یافتن آن است. توافق غیررسمی مشابهی نیز میان ایران و ابوظبی در آن دوره حاصل شد، ولی این مورد هم در نتیجهٔ ابهامات موجود در اطراف توافق ایران و شارجه بر سر ابوموسی، رسمیت پیدا نکرده است.

از دیگر نمونه‌های همکاری ایرانی-عربی در دوران ۱۹۶۸-۱۹۷۸ اقدام تحسین‌انگیز ایران در زمینهٔ پس گرفتن ادعاهای کهن نسبت به بحرین بود و واکنش سریع و مؤثر این کشور در سال

○ ترتیبات اعلامیهٔ دمشق (۶+۲) نمی‌تواند پوشش امنیتی مؤثری برای سراسر خلیج فارس فراهم آورد. کنار گذاشته شدن ایران، یعنی بزرگ‌ترین و نیرومندترین کشور منطقه، از دید ژئوپولیتیک بی‌معناست و یک منبع همیشگی ناامنی در خلیج فارس پدید خواهد آورد که عربستان و دیگر کشورهای عربی از پس آن بر نخواهند آمد.

۱۹۷۳ در برابر درخواست کمک عمان برای خواباندن توطئه تجزیه طلبانه مارکسیستی بر ضد تمامیت سرزمینی آن کشور. این یاری نظامی سریع و گسترده مبارزه مسلحانه ۱۲ ساله جدایی خواهان کمونیست در استان ظفار را در مدت کوتاهی کمتر از سه سال ریشه کن کرد. شایان توجه است، در حالی که ایران سرگرم دفاع از تمامیت سرزمینی عمان بود، تقریباً همه عربان این کشور را به داشتن مقاصد توسعه طلبانه در عمان متهم می ساختند و مورد حمله قرار می دادند. این اتهام ها حتی پس از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ ادامه یافت، هر چند یکی از نخستین اقدامات جمهوری اسلامی ایران در زمینه سیاست خارجی، فراخواندن باقیمانده نیروهای نظامی از عمان بود. این حملات بازگوبنده طیف گسترده تری از عدم اطمینان متقابل میان ایرانیان و عربان در منطقه بود، آتشی که از سوی منابع مشکوکی در باختر زمین شعله ور می شد، بویژه پس از آن که آشکار شد همکاری های ایرانی - عربی در دیگر موارد، همانند سیاست های بین المللی اوپک، به گونه ای مؤثر موازنه قدرت در نظام ژئوپولیتیک جهانی را به سود کشورهای خلیج فارس دگرگون ساخته است.

### ۳- جنگ ها و استقرار سلطه ایالات

**متحده:** حمله عراق به ایران ناوگان دریایی ایالات متحده را به منطقه آورد و اشغال کویت از سوی آن کشور بهانه های ضروری را فراهم ساخت تا حضور نظامی دائمی ایالات متحده در خلیج فارس تحقق یابد. این دگرگونی با تغییر سریع نظام ژئوپولیتیک جهانی که اهمیت کنترل خلیج فارس را برای باخترزمین فزونی می داد همزمان شد.

ایالات متحده ضمن تلاش برای جا انداختن «نظام نوین جهانی» مورد نظر خود، از جریان تکاملی طبیعی نظام چند قطبی جهانی آگاهی دارد و، به همین دلیل، می کوشد غیر از نفتا، شمار دیگری از گروه بندی های منطقه ای را با شرکت خود واقعیت بخشد؛ یک گروه یکسره آمریکایی (اواس)، همکاری آسیا - پاسیفیک (آپک) و غیره.

این برخورد چندگانه ایالات متحده با ساختارهای جهانی می تواند بعنوان استراتژی آمریکایی دیگری برای به کنترل درآوردن جریان تدریجی پیدایش نظام جهانی چندقطبی شناخته شود. این وضع، همچنین، می تواند وسیله ای آمریکایی برای مهار کردن مناطق مهم گیتی از راه همگرایی های منطقه ای شمرده شود.<sup>۱۷</sup>

موضوعی که باید بدان توجه کرد این است که ایالات متحده ضروری نمی بیند استراتژی برخورد چندگانه را در مورد خاورمیانه و خلیج فارس به کار گیرد. در این بخش از جهان، ایالات متحده حضور نظامی را ترجیح می دهد. همچنین، ممکن است این نکته درست باشد که یک عامل مهم برای توجیه کنترل نظامی خلیج فارس و استفاده از منابع شگرف آن در راه واقعیت بخشیدن به ژئوپولیتیک «نظام نوین جهانی» در خاورمیانه، وجود یک دشمن و یک تهدید برای صلح و امنیت منطقه ای است. در پی مرگ پیمان ورشو و فروکش کردن تهدید جهانی مارکسیزم، آمریکاییان تجدید حیات اسلامی را از دریچه رویدادهایی در جهان اسلام می بینند و در سایه «هیولای» افراط گرایی می سنجند.<sup>۱۸</sup> جنبش های انقلابی اسلامی، به گونه ای روزافزون از سوی رسانه های سیاسی ایالات متحده بعنوان خطری برای صلح جهانی معرفی می شود؛ رویدادهای پراکنده بزرگ جلوه داده شده و بعنوان نشانه طبیعت اسلام سیاسی وانمود می گردد؛ پیش آمدهای محلی در اسرائیل و لبنان نمونه تروریزم پشتیبانی شده از سوی حکومت های اسلامی در جهان معرفی می شود؛ تروریزم با بنیادگرایی اسلامی یکی وانمود و بنیادگرایی اسلامی به گونه ای غیرمنطقی بزرگ جلوه داده می شود تا به مشابه نماینده تهدیدی جهانی قبولانده شود. همه این اقدامات به منظور توجیه استفاده خودسرانه ایالات متحده از مؤسسات بین المللی چون سازمان ملل متحد<sup>۱۹</sup> و بانک جهانی صورت می گیرد، و سودجویی دور از منطق آن قدرت از اهرم هایی چون تحریم اقتصادی ملت ها و دست اندازی نظامی بر

○ ایران هدف حملات تبلیغاتی همه جانبه و تاکتیکی های منزوی سازی چندسویه است. به همسایگان ایران گفته می شود که با وجود خریدهای تسلیحاتی جنون آمیزشان، و نیز حضور نظامی سنگین ایالات متحده در منطقه، حتی حضور طبیعی ایران در خلیج فارس آرامش و امنیتشان را به خطر می اندازد.

منطقه‌های گوناگون در راستای واقعیت بخشیدن به ایده «نظام نوین جهانی». در همین راستاست که سیاست «دیو» جلوه دادن ایران و اسلام بنیادگرا، بعنوان تهدیدی برای صلح و ثبات گیتی، به اجرا درمی‌آید.

ایران مورد حمله تبلیغاتی همه‌جانبه و تاکتیک‌های منزوی‌سازی چندسویه‌ای است. در حالی که همسایگان عرب ایران در خلیج فارس تا دندان مسلح شده‌اند، به آنها گفته می‌شود که، به رغم مسلح شدن جنون‌آمیزشان و نیز حضور نظامی غول‌آسای ایالات متحده در منطقه، حضور ایران در آن دریا که ناشی از جغرافیای تغییرناپذیر منطقه است، تهدیدی برای صلح و امنیت آنهاست. به این ترتیب، کشورهای مذکور تشویق می‌شوند که اختلافات سرزمینی را بی‌گیری و تهمت‌هایی بی‌اساس در مورد ایران را تکرار نمایند؛ تاکتیکی که هم سیاست کهنه «تفرقه بینداز و حکومت کن» را زنده نگاه می‌دارد، هم حضور نظامی مستمر ایالات متحده را در منطقه توجیه می‌کند، هم سودی کلان از راه فروش انبوه سلاح‌های غیرضروری به منطقه فراهم می‌سازد.

### سخن پایانی

اختلاف نظرهای جغرافیایی در منطقه خلیج فارس پدیده‌ای عادی است. گرچه این اختلافات هرگز مانع اصلی در راه همکاری‌های واقعی ایرانی-عربی در منطقه نبوده، اما همواره از سوی قدرت‌های فرامنطقه‌ای برای جدا نگاه داشتن ایرانیان و عربان از هم مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. در حالی که تاریخ به ما می‌آموزد هرگاه خلیج فارس توانسته در محیطی آزاد و دور از کنترل قدرت‌های فرامنطقه‌ای قرار گیرد، راه برای همکاری‌های واقعی ایرانی-عربی هموار شده است، جغرافیا به ما می‌گوید که نظام دگرگون‌شونده جهانی در اواخر قرن بیستم یک گروه‌بندی منطقه‌ای را در خلیج فارس حتمی می‌سازد، اتحادی منطقه‌ای که بتواند سراسر این منطقه را به سلامت به ژئوپولیتیک

○ گرچه اختلافات سرزمینی و جغرافیایی هرگز مانعی اصلی در راه همکاری‌های واقعی میان ایران و کشورهای عربی نبوده، اما قدرتهای فرامنطقه‌ای همواره از این اختلافات برای جدا نگاهداشتن ایرانیان و عربان از هم بهره‌برداری کرده‌اند.

قرن بیست و یکم راهبری نماید. خلیج فارس با ذخایر هنگفت نفت (حدود ۶۵ درصد از ذخایر کل جهان) و گاز طبیعی (فراتر از ۳۵ درصد از کل ذخایر گاز جهان) و نیز ظرفیت شگرف برای صدور هیدروکربن، امکان آن را دارد که یک اتحاد منطقه‌ای یا یک گروه‌بندی اقتصادی را که بتواند این منطقه را در رده بالای در نظام جهانی چندقطبی در قرن بیست و یکم قرار دهد، تحقق بخشد و موقعیتی را که برای مدتی در دهه ۱۹۷۰ از سوی سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) به وجود آمد تجدید کند. اگر در دهه ۱۹۷۰ برای ایرانیان و عربان منطقه امکان داشت همکاری نزدیکی را شکل دهند و شماری از مسائل پیچیده و اختلافات منطقه‌ای را حل و فصل نمایند، امروز نیز امکان دارد شرایطی فراهم آید که تاریخ تکرار شود و روحیه همکاری جمعی تجدید گردد. گام اساسی در این راستا باید با به نمایش گذاردن حسن نیت در زمینه حل و فصل باقیمانده اختلافات سرزمینی ایرانی-عربی برداشته شود. در این میان، اختلافات ایران و عراق تنها هنگامی قابل حل و فصل خواهد بود که عراق خالصانه مسائل جغرافیایی با ایران را از سیاست‌های درون-عربی خود جدا سازد. در غیر این صورت، تنها راه برای رسیدن به همکاری منطقه‌ای این است که بقیه کشورهای منطقه بدون مشارکت فعال عراق، فعالیت خود را آغاز کنند تا هنگامی که آن کشور بتواند منافع جغرافیایی بلاواسطه خود را بر ژئوپولیتیک کهنه و فرسوده درون-عربی‌اش اولویت دهد و منافع منطقه‌ای و جهانی خود را با بقیه منطقه هماهنگ سازد. باتوجه به این که نظام دگرگون‌شونده جهانی بازاندیشی در همه مناطق بویژه در منطقه خلیج فارس را ضروری می‌سازد، ادامه اختلافات سرزمینی ایرانی-عربی و دیگر اختلافات میان آنها تنها به سود منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای خواهد بود، یعنی قدرتهایی که رقابتی بالقوه منطقه در آینده هستند. به گفته دیگر، همکاری ایران و کشورهای عربی منطقه امکان‌پذیر است اگر، در جبهه نخست، منافع ملی بر ملاحظات

○ اختلافات ایران و عراق  
تنها هنگامی قابل  
حل و فصل خواهد بود که  
عراق خالصانه مسائل  
جغرافیایی با ایران را از  
سیاستهای درون - عربی  
خود جدا کند.

journal 28.3, Kluwer Academic Publishers, London 1993, p.357.

10. See for example, R.M. Burrell and K.S. McLachlan, "The Political Geography of the Persian Gulf", in A.J. Cuttrel (ed.), "The Persian Gulf States", John Hopkins, Baltimore 1980.

11. K.S. McLachlan, op. cit., p. 357.

12. K.S. McLachlan, op. cit., p. 359.

13. Pirouz Mojtahed - Zadeh, op. cit., p.12.

۱۴. تشکیلات باصطلاح ۲+۶ (اعلامیه دمشق) در فوریه ۱۹۹۵ اعلام کرد: «این حقیقت که اسرائیل هنوز خارج از دایره پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی قرار دارد... با دست یافتن به امنیت، صلح، ثبات و توسعه در منطقه مغایر است...» نقل از:

The Guardian, London, Tuesday, February 7, 1995, p.10.

۱۵. برای نمونه نگاه کنید به:

- Richard Schofield, "Border and Territoriality in the Gulf and the Arabian Peninsula during the Twentieth Century", in R. Schofield (ed.), **Territorial Foundation of the Gulf States**, SOAS/ GRC Geopolitical Series 1, UCL Press, London 1994, p. 47.

- Julian Walker, "Practical Problems of Boundary Delimitation in Arabia", in Richard Schofield (ed.), "Territorial....", op. cit., pp. 112-3.

۱۶. ایده کنفرانس اسلامی در پی آتش سوزی در مسجدالاقصی در اوت ۱۹۶۹ مورد توجه قرار گرفت و این سازمان در پی رویداد یاد شده موجودیت پیدا کرد.

17. J. L. Gaddis, **Strategies of Containment**, Oxford University Press, New York (1982), p.9.

18. Edward Djerejian, "War and Peace: The Problems and prospects of American Diplomacy in the Middle East", address delivered to the World Affairs Council, Los Angeles, Nov. 30, 1993, p.2.

19. Samuel Huntington, op. cit., p. 39.

۲۰. این ایده، برای نخستین بار در مصاحبه‌ای با بخش فارسی رادیو بی بی سی، در ۲۸ ژوئیه ۱۹۹۷ از سوی نگارنده مطرح شد.

ژئوپولیتیک قدرت‌های بزرگ ربحان داده شود. طبیعی است که قدرت‌های بزرگ با چنین پیشرفت‌هایی در منطقه مخالفند و به همین دلیل کوشش خواهند کرد از هرگونه همکاری منطقه‌ای که به اتحادی خودگرا و خود تصمیم‌گیرنده بینجامد جلوگیری کنند. در برابر چنین واقعیتی، خلیج فارس باید به سوی حل مسائل منطقه‌ای حرکت کند و در نخستین مراحل، همکاری در زمینه‌های غیرسیاسی را بر همکاری‌های سیاسی - استراتژیک ترجیح دهد، چرا که مورد نخستین پیش درآمدی خواهد بود برای واقعیت یافتن مورد دوم.<sup>۲۰</sup>

## یادداشت‌ها

1. Charles Krauthammer, "The Unipolar Moment", **Foreign Affairs**, Vol. 70, No.1, Spring 1991, p.33.

2. Samuel Huntington, "The Clash of Civilizations", **Foreign Affairs**, Vol. 72, No.3, Summer 1993, pp 22-49.

3. Russell Kirk, (1918-1994), "The Politics of Prudence", Intercollegiate Studies Institute, US 1993.

4. Dr. Antony T. Sullivan, "Conservatism, Pluralism & Islam", **The Diplomat**, Vol. II, No.5, London, June 1997, p.10.

5. See: Pirouz Mojtahed - Zadeh, **The Changing World Order and the Geopolitical Regions of Caspian - Central Asia and the Persian Gulf**. Published by Urosevic Foundation, London 1992.

6. For more details See: Pirouz Mojtahed - Zadeh, Op. Cit., p. 11.

7. **Ibid.**

8. **KEESING's Contemporary Archive**, July 24, 1991, p.p. 30982.

9. K.S. McLachlan, "Iran and the Continuing Crisis in the Persian Gulf", **Geo-**